

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۳ شهریور ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

(مائده-۶۷)

پیچیده بودن زندگی اولیا و مومنین با ناگواری‌ها و فلسفه‌ی آن

به طور کلی و به صورت یک قانون تکوینی بدون استثنا، زندگی پیامبران خدا و اولیاء حق تعالی سلام‌الله‌علیهم و انسان‌های مؤمن واقعی از زمان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام، محفوف و پیچیده‌ی با بلاها و ناگواری‌ها و ناراحتی‌ها بوده است و همواره تا آخر دنیا چنین خواهد بود. ممکن است این سؤال مطرح شود که چه مانعی دارد انسان نبی حق تعالی، ولی معصوم یا غیر معصوم خدای متعال یا متدین واقعی باشد و در دنیا سختی بسیار تحمل نکند و بلاهای فراوان هم از سوی حق تعالی متوجه او نشود. جواب سوال در این نکته نهفته است که انسان از حضرت آدم ابوالبشر تا آخر، یک موجود دو بعدی است که یک بعد او طبیعت و مادیت و غرائز حیوانی از غضب و شهوت است.

اگر انسان بخواهد در طول زندگانی، خود را از ابعاد مادی و حیوانی پاکیزه و تزکیه کند و به حق تعالی نزدیک و مشتاق لقاء حق تعالی شود حتماً باید این بعد ضعیف شود و مورد کنترل قرار گیرد. بدین ترتیب صاحب این بعد، به یک باور می‌رسد که اموری مانند جوانی، سلامتی، زن و فرزند، دوست و فامیل برای انسان نمی‌ماند و تنها خدای متعال برای انسان خواهد ماند. در نتیجه طرح طول زندگی خود را به گونه‌ای می‌ریزد که رفتن برای او آسان باشد و یاد مرگ او را خیلی نگران نکند. اگر حق تعالی در تکوین و خلقت خود، این موجود به نام انسان را پیچیده‌ی با بلاها و ناراحتی‌ها نمی‌کرد، انسان به آسانی و راحتی جان به حضرت عزرائیل و رضایت به رفتن نمی‌داد و تصور می‌کرد که دنیا خانه‌ی ابدی و همیشگی او است. طبق روایات بسیار آن چه برای انسان می‌ماند و همراه او است و از او جدا نمی‌شود عمل است. تجربه هم نشان داده است که حتی عزیزترین نزدیکان فردی که از دنیا رفته است به هیچ وجه نمی‌خواهند که با او دفن شوند.

طرح خدای متعال برای عاقبت انسان

باید توجه کرد که خدای متعال چه طرحی برای عاقبت انسان ریخته و چرا او را دو بعدی خلق کرده است، در حالی که قدرت داشت که انسان را هم مانند حضرت جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل و میکائیل و سایر فرشتگان، تک بعدی خلق کند، تا مرتب تقدیس و تحمید و عبادت و رکوع و سجود کنند. بر حسب نقل، شیطان رانده شده از درگاه حق تعالی چهل-پنجاه هزار سال عبادت کرد. تا انسان خود را از صفات حیوانی و عوارض غرائز پاک نکند، آمادگی و شایستگی عالم برزخ و قیامت را پیدا نمی‌کند.

عمر نسبتاً طولانی برای برخی انسان‌ها، مهلت حق تعالی و فرصتی است که او عطا کرده است. یکی از معانی دنیا این است که با گذشت زمان، دوستان بسیار نزدیک و انسان‌های خوب و با محبت یکدیگر را فراموش می‌کنند و جویای حال دوست خود نمی‌شوند. تا انسان خود را از حیوانیت و مادیت نجات ندهد و در عوالم معنویت و روحانیت وارد نشود، طعم و شیرینی و حلاوت محبت‌های انسانی-الهی به ذائقه‌اش وارد نمی‌شود. کسی که اظهار می‌کند رشته دوستی من و دیگری قابل پاره شدن نیست، اشتباه می‌کند و نباید این حرف را باور کرد. ارتباطات انسانی-الهی که قابل قطع شدن نیست در بین انسان‌هایی وجود دارد که حیوانیت و طبیعت را رها کرده و به دنیا فرموده‌اند: "یا دنیا عَرِّی غَیْرِی قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا". آن‌ها راست گفتند. در حالی که عمرشان تمام نشده بود، ارتباطات غیر الهی ایشان از اول منفی بود و در وجودشان علاقه‌ای غیر از علاقه به حق تعالی و آن چه که او اراده فرموده بود وجود نداشت.

همه‌ی پیامبران خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین از آن هنگام که به خدای متعال عرض کردند که تو خالق و اله ما و معبود ما هستی، کمر همت بستند و مشقت‌ها، ناراحتی‌ها، عذاب‌ها و بلاهای دنیایی را تا پایان عمر تحمل کردند. اولین شخصیت جهان امکانی یعنی وجود مقدس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تحمل فشار و ورود فشارها و بلاها به وجود مقدس ایشان جلوتر از دیگران بودند، تا آن جایی که خودشان فرمودند: "مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَت". خوب‌های دنیا هم به اندازه‌ی من اذیت نکشیده‌اند. زیرا خدای متعال اراده کرده بود که قرب و نزدیکی ایشان به خدای خود بیشتر از سایرین باشد. بی‌اعتنایی ایشان به دنیای خود بیشتر بود، به همین دلیل باید اذیت بیشتری تحمل کنند. همه‌ی انبیاء این‌گونه بودند و تا این بزرگان بلا نمی‌کشیدند شایستگی مقام نبوت و ولایت الهیه را پیدا نمی‌کردند.

عدم امکان راحتی در هر دو دنیا

افرادی که ادعا می‌کنند ما مؤمن هستیم و پیرو اولیاء و انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هستیم نباید توقع داشته باشند و آرزو کنند که هم در این دنیا راحت باشند و هم هنگامی که مردند جزء مؤمنین و راحت‌های آن دنیا باشند. این توقع بی‌جا است. این آرزو غیرمنطقی و غیرعقلانه است. هر که بامش بیش، برفش بیشتر. اگر انسان بخواهد مؤمن باشد، هر چه وسعت کار و زندگی او در این دنیا و در ابعاد دنیایی بیشتر باشد، حتماً بلای او و بلا کشیدن او بیشتر است. البته بسیاری از بلاها صدا ندارد و ناله فرد مورد ابتلا هم به گوش ما نمی‌رسد. در نتیجه ما هم غفلت می‌کنیم.

مرتبا شیطان ما را از واقعیت‌ها و حقائق قیامت غافل نگه دارد تا نعوذبالله با محبت به غیر حق تعالی و اولیاء او عمر را به پایان برسانیم. شکی نیست که محبت به چیزهایی که ارتباط با حق تعالی ندارد، انسان را بیچاره می‌کند و این بیچارگی بعد از مردن انسان معلوم می‌شود. اگر انسان زرنگ باشد و قیامت را باور داشته باشد، از اول نباید اجازه دهد که محبت او به چیزی آن‌قدر زیاد شود که نتواند از آن صرف نظر کند.

گروهی از دوستان مرحوم حاج آقا رضوان الله تعالی علیه ارادت ویژه‌ای به ابی‌عبدالله صلوات الله علیه داشتند. این ارادت فوق‌العاده به آن ولی حق تعالی صلوات الله علیه موجب می‌شود که سختی این انسان خوب با سید الشهداء صلوات الله علیه و بلاها و مصیبت‌هایی که آن حضرت کشیده بیشتر شود. به عنوان نمونه یکی از این بنده‌های حق تعالی به گونه‌ای از دنیا رفت که در ساعات قبل از مرگ مبتلا به تشنگی و عطش شد و با زبان و لب تشنه از دنیا رفت تا شباهت او به مولای خودش بیشتر از دیگران باشد.

اختیار از بزرگترین نعمت‌های خدای متعال

حکمت حق تعالی در این مورد بسیار وسیع است. برای درک اجمالی آن می‌توان به آیات مربوط به خلقت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام مراجعه کرد. ملائکه به حق تعالی عرض می‌کنند که چرا این موجودی که خونریزی و فساد در زمین می‌کند را خلق می‌کنی؟ ما خود، تو را تقدیس و تحمید می‌کنیم و ذکر و تسبیح می‌گوییم. حق تعالی دو جواب در بسته می‌دهد. اول آن که من می‌خواهم خلیفه و جانشین در زمین داشته باشم و شما هیچکدام خلیفه و جانشین من نبوده‌اید. در توضیح این فرموده‌ی حق تعالی می‌توان گفت که او نمی‌خواهد تسبیح‌گو اضافه کند، بلکه می‌خواهد موجودی دارای اختیار خلق کند.

حضرت صادق صلوات الله علیه می‌فرمایند: از اعظم نعم حق تعالی اختیار است. نعمت اختیار است که بر سر دوراهی‌ها، با استفاده از عقل، راه خوب را در مقابل انسان می‌گذارد، در حالی که فرشته چنین نیست. وقتی انسان، با اراده و اختیار خود قرب حق تعالی را انتخاب و طبق آن عمل کرد، خلیفه‌الله می‌شود. از جمله‌ی بعد در آیه‌ی کریمه مشخص می‌شود که حق تعالی با علم الهی خود می‌دانست که فرشته‌ها این جواب را نفهمیده‌اند، لذا به ملائکه فرمود: "إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ". اگر انسان راه را کج نکند و صراط مستقیم را منحرف نکند، آخر خط او را می‌توان با یک لغت بیان کرد و آن کلمه‌ی خلیفه‌اللهی است. اما اگر راه کج به سوء اختیار و بدسلیقگی انتخاب شد خدای متعال در یک جمله آن را توصیف می‌کند: "اولئك كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا". این‌ها از چهارپا بدترند. خدای متعال آدم‌نام را خلق کرد زیرا خلیفه‌الله

فی الارض می‌خواست. به او این قدرت‌ها و نیروها و غرائزی را که فرشته‌ها ندارند، داد تا اگر آن‌ها را در راه خوب خرج کند از فرشته بالاتر رود و اگر به راه بد خرج کند مصداق "كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" شود. امکاناتی که در اختیار انسان قرار داده شده است، بعد از تولد از مادرش به تدریج فعلیت پیدا می‌کند. اعطای تمام این قوا به انسان حکمت دارد. اگر آن‌ها را خوب یا بد مصرف کند نتیجه‌ی آن متوجه خود او است. اگر خوش‌سلیقگی به خرج دهد بهره‌برداری خوب از آن می‌شود. اما اگر انسان بد شد به خودش بد کرده است. "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ". اگر انسان بخواهد خود را در مفهوم توحید فرو ببرد و قوی شود باید همواره این دو جمله از قرآن کریم را در باطن و ذهن خود مرور کند که هر چه خیر است از سوی حق تعالی است و هر چه شر و بدی است از من است. این فکر بسیار خاصیت دارد و موجب پیشرفت سریع می‌شود. قدرت شیطان هم نسبت به او کم می‌شود.

ساخته شدن جامعه‌ی انسانی با اجراء قانون

"يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ"، "وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ"، بلا می‌آید اما مؤثر واقع نمی‌شود و جا نمی‌افتد. حسادت و تکبر دشمنان رسالت و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بروز کرد. قبل از آیه‌ی تبلیغ هم بیش از صد مورد مقام رسالت به مردم گوشزد کرده بودند که همان‌گونه که رسالت من از خود من نیست آن که می‌خواهد این رسالت را ادامه دهد هم از سوی حق تعالی است. رسالت به صورت قوه‌ی مقننه و امامت که مکمل و متمم رسالت است به صورت قوه‌ی مجریه عمل می‌کند. اگر قوه‌ی مجریه نباشد نتیجه، هیچ خواهد بود، زیرا قانون به تنهایی سازنده انسان و جامعه نیست. همواره اجراء قانون است که جامعه‌ی انسانی درست می‌کند.

حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام هفتصد و پنجاه سال مردم را از بت‌پرستی نهی کرد، اما یک نفر هم ایمان نیاورد. البته افزایش استعداد، هوش و توجه مردم در زمان مقام رسالت نسبت به زمان حضرت نوح علیهما السلام روشن است. اگر انسان قضاوت را به عقل دهد درمی‌یابد که با تمرکز، بیشتر و بهتر کار پیش می‌رود. اگر توجه و محبت به چند چیز، و ذهن پراکنده باشد، انسان به نتیجه نمی‌رسد. حضرت یوسف سلام الله علیه به دو جوان که در زندان به زیارت ایشان آمدند و سؤال داشتند فرمود: "أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ". مطلب برای اشخاص عاقل روشن است و نیاز به استدلال و برهان ندارد. پس توحید است که می‌تواند فرزندان حضرت آدم را به جایی برساند و شرک چنین نیست. الان شاید شرک جلی در گوشه و کنار دنیا مانند هندوستان وجود داشته باشد. اما شرک خفی مبتلابه بسیاری از افراد است که هم به خدای متعال اعتقاد دارند و هم عبادت‌ها را انشاءالله برای حق تعالی انجام می‌دهند. البته باید موضوع اخلاص در آینده مورد بحث مفصل قرار گیرد اما اجمالاً می‌توان گفت، تا هنگامی که انسان در نگرش به پدیده‌های جهان هستی بصیرت پیدا نکند به اخلاص نزدیک نمی‌شود.

ضرورت پرهیز از رذائل اخلاقی

ما از تکرارهایی که در کلمات بزرگان وجود دارد باید یاد بگیریم که حرف‌های خوب را گاهی تکرار کنیم تا دوستان فراموش نکنند. سعی کنید رذائل اخلاقی را در وجودتان راه ندهید. در غیر این صورت مشکلات شما در پیمودن صراط مستقیم و راه راست و نزدیک شدن به حق تعالی و آدم شدن چند هزار برابر می‌شود. باید رذائل اخلاقی در وجود، کم و نابود شود. حسد، بخل، کینه نباشد. حبّ به دنیا و غیرحق تعالی بیشتر از آن مقداری نباشد که خدای متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه فرموده است، تا مشمول "فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ" در آخر آیه‌ی شریفه نشود. عدم تکرار مطالب منجر به فراموشی آن می‌شود. هنگامی که روح مقدس مقام رسالت به عالم باقی رفت، "ارتد الناس بعد النبی الا ثلاث، یا الا خمس، یا الا سبع" و در یک روایت "الا تسع" هم دارد. یک روز قبل از رحلت آن حضرت، خبر آوردند که فلانی به مسجد رفته و به جای شما نماز برپا کرده است. حضرت به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ابن عباس فرمودند که زیر بغل من را بگیرید و به مسجد ببرید. ایشان با آن حال ضعف بدنی شدید که حتی پاهایشان روی زمین کشیده می‌شد به مسجد رفتند و با دست مبارک خود آن فرد را در حال نماز کنار زدند و خودشان به نماز ایستادند و نماز را بدون مستحبات و در حداقل لازم به جا آوردند. اولیاء خدا این‌گونه عمل کردند تا ما گمراه نشویم و باطل را به جای حق نگیریم.

همان افرادی که با حضرت نماز جماعت می‌خواندند با گذشت چند سال از رحلت، در برخورد با بدعتی که گذاشته شده بود، گفتند: "هذه بدعةٌ اما نعم البدعة". این خوب بدعتی است. آن‌ها مفهوم دین و مقام نبوت و رسالت را آن گونه که حق تعالی راضی است، نفهمیده بودند. معنی "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ" را نمی‌دانستند. من هر چه می‌گویم از خدای متعال می‌گویم و از خود نمی‌گویم، پس من و شما حق نداریم بگوییم: "نعم البدعة" یا "بئس البدعة". این امر، به خدای متعال مربوط است. مانع فهم آن‌ها صفات رذیله بود. غضب و شهوت و حسد و کبر و بخل و حب جاه و حب مال و پول، مغزشان را پر کرده بود.

تکرار صحنه‌ها توسط حق تعالی برای بیدار کردن مردم

خدای متعال صحنه‌ها را تکرار می‌کند که به تدریج مردم از خواب غفلت و خواب سنگین بیدار شوند. حضرت در متن خطبه‌ی غدیریه حقیقتی را چندین بار تکرار کرده‌اند تا افراد با فهم کم هم متوجه شوند. ده سال حضرت مجتبی صلوات الله علیه ساکت بودند. ده سال بعد از آن هم ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه ساکت بودند. سانحه‌ی کربلا در سنه‌ی شصت و یک تا رحلت حدود پنجاه سال فاصله داشت. در سال شصت و یک سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه ملاحظه کردند که آن‌ها در حال از بین بردن اصل و ریشه دین هستند. مانع بزرگ که وجود معاویه بود از بین رفت. خبر مرگ معاویه به مدینه رسید. در آن هنگام پسرش یزید به شکار رفته بود. معاویه در وصیت‌نامه خود به او نوشته بود که با چند نفر از جمله ابی‌عبدالله صلوات الله علیه درگیر نشو.

یزید به حاکم مدینه نوشت که برای من از ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه رأی موافق بگیر. حضرت که نمی‌خواستند به او به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای موافق بدهند، شبانه به طرف مکه حرکت کردند. در ماه ذی‌الحجه شصت در مکه دریافتند که می‌خواهند ایشان را به شهادت برسانند، لذا تصمیم گرفتند که از مکه خارج شوند. یک بهانه و دلیل عقلایی ظاهری هم برای ایشان پیدا شد. اهل عراق از ایشان دعوت کردند و امضاها را هم فرستادند که تشریف بیاورید و برای ما امامت کنید.

بر حسب نقل حضرت پانزدهم رمضان حضرت مسلم سلام الله علیه را به طرف عراق و کوفه فرستادند. دو راهنمای ایشان راه را گم کردند و از تشنگی مردند. حضرت مسلم سلام الله علیه خود را به زحمت به روستایی رساند و آب تهیه کرد و برای ابی‌عبدالله صلوات الله علیه نامه نوشت که مرا از مسافرت به کوفه معاف بدارید. حضرت مرقوم فرمودند که حتما شما باید به کوفه بروید. ایشان نامه‌ای هم برای مردم کوفه نوشته بودند: "قد بَعَثْتُ اليكم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل" نایب خودم را به سوی شما فرستادم. حضرت مسلم حدود دوازدهم شوال به کوفه رسید. علمای بزرگ مثل مفید نوشته‌اند که مردم سریعا با نماینده‌ی ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیهما بیعت کردند. البته این نکته در ذهن عابس بن شیبیب و حبیب بن مظاهر بود که بیعت مردم در شرائط سهل و آسان و راحت با حضرت مسلم، امتحان هم لازم دارد که معلوم نیست این بیعت کنندگان در آن موفق شوند.

سرانجام با تهدیدات عبیدالله و ارباب مردم، از هیجده هزار بیعت کننده حتی یک نفر هم باقی نماند. کارهای خوب و عبادات لوازمی دارد که باید به آن هم ملتزم شد. بعد از اظهار دوستی و مودت، تبرا مطرح است. پس از برخورد خوب با حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه با حاکم و والی که یزید فرستاده است هم باید برخورد شود. حقیقت دین که تولا و تبرا است را نباید سانسور کرد. روابط اجتماعی خوب، لغت مسموم و غلطی است. اگر منظور از روابط اجتماعی این است که با دو نفری که با هم دشمنی دارند دوست باشی، این رفتار، انسانی، الهی و دینی نیست.

وقایع عاشورا تصادف نبود، بلکه تماما برنامه‌های خدای متعال و تکوین او بود. جلودار این برنامه سینه سپر کرد تا به ما یاد دهد که ممکن است انسان از حیوانیت، از مادیت، از مال، از شهوت و غضب و از زن و فرزند بگذرد.